

بررسی علل سیاسی ضعف و سقوط حکومت ممالیک (۶۴۸-۹۲۳ق.)

محمد قزوینی نظم آبادی^۱

امامعلی شعبانی^۲

چکیده: فروپاشی حکومت‌های اسلامی به‌عنوان یکی از مباحث حائز اهمیت، ذهن پژوهشگران عرصه تاریخ را به خود مشغول داشته است. در این میان دلایل سیاسی بیشتر از هر نکته‌ای خودنمایی می‌کند، زیرا خود زمینه‌ساز تضعیف حکومت‌ها در ابعاد دیگر شمرده می‌شود. در همین زمینه نوشتار پیش‌رو کوشیده است به روش تحلیلی، عوامل سیاسی فروپاشی حکومت ممالیک را بررسی کند. یافته‌های پژوهش حکایت از آن دارد که فقدان مشروعیت ملی در کنار ضعف مشروعیت مذهبی در اواخر دوره مملوکی، عامل زیربنایی در اضمحلال این حکومت است. نزاع بین ممالیک بر جی و جلبان، علاوه بر تضاد ذاتی بین ساختار سیاسی قدرت نمی‌توانست با انحطاط سیاسی حکومت ممالیک ییگانه باشد. ضمناً وقوع شورش‌ها که خود ارتباط تنگاتنگی با بحران‌های جانشینی می‌یافت، مرحله فروپاشی را تسریع نمود. در نهایت نیز تضعیف موقعیت ممالیک در جهان اسلام و در پی آن تهاجم عثمانی‌ها این حکومت را ساقط ساخت. این مقاله با استناد به روش کتابخانه‌ای و عمدتاً بر اساس منابع دست اول و نیز با رویکرد تحلیلی - انتقادی به تبیین مسئله پرداخته است.

واژه‌های کلیدی: ممالیک، بحران‌های داخلی، تهاجم خارجی، مشروعیت ملی، مشروعیت

مذهبی

۱ دکترای تاریخ اسلام، مدرس دانشگاه فرهنگیان (اراک) (نویسنده مسئول) ghazvini1377@gmail.com

۲ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اراک shabani.2009@gmail.com

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۵/۰۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۲۰

The Political Reasons of Decline and Fall of Mamlukes Dynasty (1260 -1517 AD)

Mohammad Ghazvini Nazmabadi¹

Imam Ali Shabani²

Abstract: Islamic history researchers are always eager to know the reasons of decline and fall of Islamic dynasties. Surely the political causes are considered as the most important ones in such context, as they are the base for other factors in decline of the governments. This paper is aimed to survey the political reasons of Mamlukes state using an analytical approach. The findings reveal that lack of national and religious legitimacy had played the most important roles for such a decline. Conflicts among Mamlukes trobes like Boorji and Joolban in addition to heuristic conflict of political power structure have been decisive. The uprisings, which were mainly due to succession crises, expedited their collapse. Finally, decline of their position among Islamic world and Osmanids invasion led to their fall. This paper tries to study the reasons of this issue using desk study method and first hand references, by means of an analytical-critical approach.

Keywords: Mamlukes, internal Crisis, external invasion, national legitimacy, religious legitimacy

1 PhD in Islamic Hisory, Arak Farhangian University (Corresponding author)

2 Associate Professor, History Department, Arak University

ghazvini1377@gmail.com

shabani.2009@gmail.com

مقدمه

حکومت ممالیک (۹۲۳-۶۴۸ق) در تاریخ اسلام به‌عنوان حکومتی شاخص در عرصه‌های مختلف شناخته می‌شود. نقش‌آفرینی سیاسی- نظامی، در کنار اهمیت و جایگاه اقتصادی و اجتماعی این حکومت موجب گردیده است تا صفحات مهمی از تاریخ جهان اسلام بدان اختصاص یابد. حکومتی که نه تنها تاریخ اسلام، بلکه تاریخ جهان نمی‌تواند به سادگی از کنار آن بگذرد. اما با وجود این گذشته افتخارآمیز، ممالیک به مانند ده‌ها حکومت مسلمان دیگر در نهایت دچار ضعف و فروپاشی گردیدند که خود اعجاب توأم با تعمق جامعه علمی جهان اسلام را موجب شده است.

به لحاظ پیشینه پژوهش، متأسفانه در ایران اسلامی ما که داعیه پیشگامی در احیای تمدن اسلامی را دارد، تاریخ تحولات این حکومت کمتر مجالی برای بحث و بررسی علمی یافته است. در این میان علل ضعف و سقوط ممالیک به‌رغم اهمیت موضوع، اساساً مورد توجه پژوهشگران حوزه تاریخ اسلام نبوده است.^۱ مع‌الوصف بعضی از مهم‌ترین تحقیقات و مطالعات خارجی که به این موضوع پرداخته‌اند از این قرارند: (۱) «نهایة دولة ممالیک» نوشته ابراهیم حسنی ربایعه، استاد دانشگاه قدس در سال ۲۰۰۹م که مؤلف بخش مهمی از تحلیل خود را به تحلیل علل اقتصادی ضعف و فروپاشی حکومت ممالیک اختصاص داده است و می‌تواند بیانگر باور نویسنده به نقش عوامل اقتصادی در سقوط حکومت‌ها باشد. (۲) «موقف المصریین من حکم الممالیک فی العصور الوسطی» اثر عبدالمنعم ماجد در مجله حویات کلیة الاداب (جامعة عین شمس) در سال ۱۹۶۹م که نویسنده مقاله همان‌گونه که از عنوان آن برمی‌آید، تنها به موضع مردم مصر در قبال ممالیک پرداخته است و بیشتر جنبه‌های اجتماعی انحطاط و فروپاشی آنان را مورد توجه قرار می‌دهد و زمینه‌های دیگر سقوط این دولت همچون هجوم عثمانی، بحران‌های جانشینی و... را در نظر نداشته است. (۳) مقاله نقد کتاب «نهایات الدولة المملوکیة» تألیف کارل پتری که در واقع رساله دکتری وی بوده است، از رضوان السید مندرج در نشریه *الاجتهاد* در سال ۱۴۱۵. ناقد کتاب در مقاله

۱ نکته ظریف در خصوص پیشینه پژوهش آنکه تنها کتاب علمی ترجمه و انتشار یافته در ایران با عنوان *دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آنان در تاریخ اسلام* از عصام محمد شبارو که امروزه به‌عنوان یک متن درسی و در عین حال پژوهشی بدان استناد و استفاده می‌شود، با نهایت تعجب هیچ‌گونه اشاره‌ای به علل ضعف و سقوط این حکومت - ولو به صورت گذرا و کلی - نداشته است.

کوتاه خود به نقد دیدگاه‌های نویسنده در باره علل و عوامل سقوط ممالیک پرداخته است. (۴) مقاله مهم «الممالیک الجلبان و دورهم فی الاوضاع الداخلیة للدولة المملوکیة» اثر فتحی سالم حمیدی منتشر شده در مجله/ابحاث کلیة التریبة الاساسیة (جامعة الموصل/ کلیة العلوم الاسلامیة) صرفاً به نقش شورش‌های متعدد و گاه بی‌گاه ممالیک جلبان در تضعیف این دولت به‌خصوص در دوره‌های پایانی عمر آن اشاره دارد. (۵) در نهایت نیز محمد سهیل طقوش در کتاب *دولة الممالیک* در فصل بیست و یکم، عوامل سقوط این دولت را ضمن تقسیم به عوامل داخلی و خارجی، صرفاً به شکل روایی برشمرده است.

نتیجه آن که پژوهش‌های صورت گرفته علل سیاسی ضعف و سقوط حکومت ممالیک را به‌عنوان یک موضوع مستقل و به‌طور تخصصی تعقیب نکرده و صرفاً داده‌های پراکنده و غیرمنسجمی ارائه داده‌اند. مزید بر این فقدان رویکرد نظری-تحلیلی و روش غالباً مبتنی بر تاریخ نقلی نقد دیگری است که می‌توان بر آثارشان پیرامون مبحث مورد اشاره وارد دانست. لذا پژوهش حاضر ضمن استفاده از تحقیقات فوق درصدد است موضوع را در قالب تحلیلی و در عین حال با ساختاری نو و ابتکاری، با استناد به منابع دست اول مورد بررسی و نقد قرار دهد. حال با توجه به ضرورت‌های پیش‌گفته، این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش اساسی بوده است که مهم‌ترین دلایل سیاسی ضعف و سقوط حکومت ممالیک کدام است؟ مقاله حاضر با رویکردی انتقادی و با بهره‌گیری از منابع معتبر متقدم و نیز پژوهش‌های جدید به بحث و بررسی علمی این موضوع نشسته است. بی‌تردید یافته‌های پژوهش می‌تواند امروزه به‌عنوان الگو و مدل نظری برای نظریه‌پردازان سیاسی و نیز دولتمردان جهان اسلام مورد استفاده قرار گرفته و علاوه بر آن به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های ذهنی متفکران مسلمان در طول تاریخ - یعنی دلایل فروپاشی حکومت‌های اسلامی - و با توجه به خطرات همه‌جانبه پیش روی جهان اسلام پاسخی مناسب و در عین حال علمی ارائه نماید. ابتدای پژوهش بر رویکرد تاریخی و با اعتقاد به این نکته که تاریخ در حقیقت تم‌شناسی یا اصل‌شناسی پدیده‌های سیاسی-اجتماعی روز بوده و در عین حال یافته‌های حاصل از آن قابل اعتنا است، می‌تواند بر اعتبار پژوهش حاضر تأکید داشته باشد.

۱. چالش‌های مشروعیتی

صاحب‌نظران مهم‌ترین آسیب سیاسی هر حکومتی را فقدان و یا از دست رفتن «مشروعیت»

می‌دانند. مشروعیت [در مقابل «غصب»] اساس حاکمیت است که موجب می‌شود حکومت با توسل به آن در درون قلمروی خود بلامنازع و بدون رقیب، توانایی تسلط بر گروه‌های دیگر را داشته باشد؛ یعنی در حقیقت فرمان اطاعت توأم با حقانیت تلقی شود. زیرا قدرت در ذات خود متضمن نابرابری‌های انسانی و در رأس آن نابرابری ناشی از قدرت و حاکمیت است که این امر خود از ضرورت «توجیه»، یعنی مشروعیت‌سازی حکایت دارد. مشروعیت همچنین به حکومت‌ها قدرت جادویی می‌بخشد تا با هنجارسازی و اعمال انضباط متناسب با خواست قدرت، با هرگونه شورش و عصیان مقابله کنند. ضمناً در صورت فقدان مشروعیت و یا تضعیف آن انجام هرگونه اقدام علیه حاکمیت مستقر مجاز و مباح شمرده می‌شود.^۱

مشروعیت خود انواعی دارد که به بیان امروزی و در عین حال ساده می‌توان آن را به مشروعیت ملی، مشروعیت مذهبی و مشروعیت سیاسی تقسیم‌بندی نمود. در مشروعیت ملی سخن آن است که حکومت و شخص حاکم باید از خون، نژاد و یا تبار مردمی باشد که بر آن حکم می‌راند؛ در غیر این صورت حکومت نامشروع خواهد بود. در مشروعیت مذهبی اتصال و تأیید از سوی خاندانی منتسب به رسول خدا(ص)، علمای مذهبی و یا در پرتوی جهاد مقدس مد نظر خواهد بود. در نهایت نیز این مشروعیت سیاسی است که توسط متفکران پیرامونی و با ایده «ظل الله فی الارض» و یا با برخورداری از تفکر ذهن‌ساخته «فره ایزدی» به جامعه این‌گونه القا می‌شود که حکومت و حاکمان مستقر، مورد توجه ویژه خداوند هستند و همواره مورد حمایت او قرار دارند. حکومت‌ها همواره در طول تاریخ سعی داشتند تا قدرت خود را با انواعی از مشروعیت‌ها بیارایند. متقابلاً تضعیف و در پی آن بحران مشروعیت از خطرناک‌ترین بحران‌هایی است که نابودی نظام سیاسی را موجب خواهد شد. بحران مذکور می‌تواند شخص فرمانروا، سیاست‌ها و در نهایت کل نظام سیاسی و اصول بنیادین آن را به چالش بکشد.^۲

۱ نک: حسین بشیریه (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی، صص ۱۹-۲۰، ۵۸؛ داوود فیرحی (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: نشر نی، صص ۲۱-۲۲؛ همایون کاتوزیان (۱۳۹۰)، *مشروعیت و بحران جانشینی در جامعه ایرانی*، تهران: نشر نی، صص ۵۴-۵۷.

۲ نک: ماکس وبر (۱۳۸۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمارزاده، تهران: سمت، صص ۶۱، ۲۷۳-۲۷۴؛ علیرضا شجاعی زند (۱۳۷۲)، *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین*، تهران: تبیان، صص ۶۲، ۱۸۳؛ جواد طباطبایی (۱۳۸۸)، *تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: کویر، ص ۶۱؛ علی عبدالرزاق (۱۹۸۸)، *الاسلام و اصول الحکم، الجزایر*: موقم النشر، ص ۲۲؛ ابوالفضل کرمی (۱۳۹۱)، *مشروعیت و بحران مشروعیت*، بابل: شکوه ساحل، صص ۸۱-۸۲.

ممالیک از جمله حکومت‌هایی شمرده می‌شوند که از همان آغاز با چالش‌های جدی مشروعیتی روبه‌رو بودند. نخست باید معترف بود که این بردگان ترک فاقد مشروعیت ملی بودند که خود پیشتر از هر مشروعیتی در سرنوشت سیاسی حکومت‌ها خودنمایی می‌کرد. ایوبیان (۵۶۷-۶۴۸ق.) به جهت اهداف نظامی، ممالیک را از آسیای مرکزی و دشت قبچاق به حکومت خود وارد ساختند؛ لذا ممالیک برای مردم قلمروی که بعدها از شام تا شمال آفریقا - و به‌ویژه سرزمین مصر - امتداد می‌یافت، در حقیقت بیگانه محسوب می‌شدند.^۱ چنانچه برای نمونه زمانی که در ابتدای حکومت آنان و در زمان دومین سلطان این دولت یعنی المعز آیبک ترکمانی (۶۵۵-۶۴۸ق.)، حصن‌الدین ثعلب یکی از اعیان عرب منطقه الصعيد علیه آنان قیام کرد، خطاب به یاران خود متذکر شد که ما اعراب و ساکنان این سرزمین شایسته‌تر از این بردگان به حکومت هستیم.^۲

مردم مصر به ممالیک به چشم تحقیر نگاه می‌کردند و حکومتشان را بر خود بر نمی‌تافتند؛ به همین جهت سیوطی (وفات ۹۱۱ق.) نوشته است که چون مردم مصر شنیدند آیبک ترکمانی به قدرت رسید، به او گفتند که ما سلطانی حرّ می‌خواهیم و نه برده.^۳ این عبارت خود می‌تواند از چالش‌های مشروعیتی ممالیک از همان آغاز حکومت پرده بردارد. به نظر می‌رسد ممالیک خود از این مسئله آگاه بودند که نزد مردم جایگاهی نداشته، مورد کینه آنها قرار دارند. سرنوشت آخرین سلطان مملوکی یعنی طومان بای بهترین نمونه است. زیرا حسن بن مرعی - در حالی که به او و قبیله‌اش پناه برده بود - وی را به سلطان سلیم تحویل داد و حتی لطف و دوستی پیشین سلطان را نادیده گرفت.^۴

این بیگانگی در کنار سیاست‌های بسته در عدم اختلاط با مردم بومی، از جمله در امر مشارکت سیاسی، اختلاط فرهنگی و نیز ازدواج و پیوند زناشویی با بومیان بیش از پیش بر این چالش‌ها می‌افزود.^۵ ویلیام مویر تصریح دارد که ممالیک به منظور حفظ اعتقادات و

۱ عبدالرحمن بن خلدون (۱۳۶۳)، العبر، ترجمة عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۵۵۹.

۲ تقی‌الدین احمد مقریزی (آبی تا)، السلوک لمعرفة دول الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، صص ۳۸۶-۳۸۸.

۳ جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی (۱۹۷۷م)، حسن المحاضرة فی اخبار مصر والقاهرة، تحقیق خلیل المنصور، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۲۵.

۴ ابراهیم حسنی ربایعه (۲۰۰۹)، نهاية دولة ممالیک، دانشگاه قدس، ص ۹.

۵ قاسم عبده (۲۰۰۱)، عصر سلاطین الممالیک، القاهرة: عین الدراسات، ص ۱۶.

آداب و رسوم و حفظ اتحاد خود و عدم اختلاط با دیگران، با مردم مصر در نیامیختند و جز در موارد اندک با زنان مصری ازدواج نکردند.^۱

در این میان بی‌تردید فقدان مشروعیت ملی می‌توانست هرگونه اقدام علیه این حاکمیت را در منظر حکومت‌شوندگان، امری مباح و حتی در نگاه مخالفان، ضروری شمارد. حوادث سیاسی این دوره و از جمله شورش‌های متعدد علیه حکومت بر این امر صحنه می‌گذارد. حال توجه به این نکته در فهم این بحث ضروری است که اشتراک خونی و هم‌نژادی با مردم بومی، یک اصل در تداوم و بقای هر حکومتی محسوب گردد که البته ممالیک از این پیش‌شرط حکومت و یکی از انواع مهم و اساسی مشروعیت محروم بودند. در نهایت نیز این آسیب سیاسی به‌عنوان یکی از عوامل اصلی ضعف و سقوط حکومت ممالیک خود را به نمایش نهاد.^۲

تضعیف مشروعیت مذهبی را نیز نباید در سقوط این حکومت نادیده گرفت. ممالیک به‌واسطه تداوم خلافت در تبعید عباسی و نیز با پیشگامی در جهاد با جنگجویان صلیبی، مشروعیت مذهبی کسب می‌کردند. لیکن در دهه‌های پایانی عمر این حکومت این نوع از مشروعیت به پایین‌ترین حد خود رسیده بود. در تفسیر این امر می‌توان به تضعیف جایگاه خلافت عباسی به‌عنوان یکی از کانون‌های مهم مشروعیت‌بخشی اشاره کرد. عباسیان حتی در اواخر عمر حکومت خود در بغداد هم به علت رفتارها و عملکردهای نامناسب و نیز سوءاستفاده از چنین جایگاه مقدسی، دچار تزلزل معنوی در بین مسلمین جهان اسلام شده بودند. لذا خلافتی که توسط ممالیک به مصر برده شد، در حقیقت خلافتی تضعیف شده بود

1 William Muir (1896), *The Mameluke or slave Dynasty of Egypt 1260-1517 A.D.* London: Smith, Elder, & Co., 15 Watertoo place, pp. 212, 223, 226.

۲ احتمالاً اینجا شبهه‌ای مطرح می‌شود و آن اینکه چگونه حکومتی می‌تواند بدون مشروعیت ملی و در سرزمینی در حقیقت بیگانه حدود سه قرن دوام بیاورد؟ در پاسخ بدان باید بدین نکته اشاره داشت که ممالیک در دو نوع دیگر مشروعیت - یعنی سیاسی و مذهبی- و در بعد تبلیغی نه تنها سرمایه‌گذاری‌های بسیاری نمودند، بلکه در عرصه عمل نیز کارنامه درخشانی از خود در تمام جهان اسلام برجای نهادند که این امر می‌توانست تا حدودی مانع از بهره‌برداری مخالفان از مقوله تبار و نسب آنان گردد. علاوه بر این نباید اختلافات داخلی و پراکندگی سیاسی مردم تحت نفوذ ممالیک را در تداوم قدرتش بی‌تأثیر دانست. چنانچه عبدالمنعم ماجد در مقاله خود که به نحوه رویکرد و تعامل مردم مصر با دولت ممالیک پرداخته چنین معتقد است که مردم مصر، ممالیک را تنها به علت مقابله تحسین‌برانگیزشان در برابر صلیبیون و مغولان و همچنین حمایت خلیفه عباسی قاهره از آنها پذیرفتند؛ در غیر این صورت حاضر به پذیرش ایشان نبودند و حکومت آنها وجه شرعی نداشت؛ نک: عبدالمنعم ماجد (۱۹۷۹)، *دولة سلاطین ممالیک و رسومهم فی مصر*، مصر: مکتبة الانجلو المصریة، ص ۵۱۹؛ همچنین نک: Muir, Ibid, p.22.

و نمی‌توانست کارآیی چندان و در عین حال همیشگی برای توجیه قدرت و عملکرد آنان داشته باشد.^۱ ضمناً نیت خوانی ممالیک در حمایت از تداوم خلافت عباسی نیز خود گواه آشکاری بر نگاه ابزاری آنان نسبت به مقوله مذهب و نمادهای مذهبی بود که این امر نمی‌توانست در جامعه تحت نفوذشان بدون واکنش باشد.

نکته ظریف اینجاست که حتی حکومت ۲۷۵ ساله ممالیک (۶۴۸-۹۲۳ ق.) بر مقرر حکومتشان یعنی مصر نیز نتوانست نافذیت مذهبی را موجب شود. چنانچه به‌رغم قرن‌ها تبلیغ مذهب حنفی که اتفاقاً مذهب خلافت عباسی و در عین حال ممالیک نیز محسوب می‌شد، مذهب شافعی همچنان بر مذاهب دیگر تفوق داشت.^۲ این مسئله بی‌تردید بر مشروعیت مذهبی ممالیک و حتی خلافت دستاویز گونه و ابزاری آنان تأثیر منفی برجای می‌نهد.

علاوه بر این، فاصله گرفتن ممالیک از اصول و مبانی شرعی در عرصه عمل نیز به‌شدت به مشروعیت مذهبی آنان آسیب وارد ساخت. رفتارهای دوئمردان ممالیک در دهه‌های پایانی عمر این حکومت فاصله بسیاری با اسلام اصیل و سنت و سیره ائمه داشت. آنان دیگر غرق در فسق و فجور، ظلم و ستم، فریب و خدعه، رشوه‌خواری، اختلاس اموال عمومی و ... شده بودند که البته با هیچ اصلی از اسلام قابل جمع نبود.^۳ چنانچه در اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری وضعیت به گونه‌ای رقم خورد که اکثر مردم معتقد بودند که سلاطین و امرا چندان به مبانی شرع پایبند نیستند و مصر دیگر براساس مبانی دینی اداره نمی‌شود. چراکه کارگزاران دولت - از بالاترین تا پایین‌ترین سطح - به سرقت خزانة و دارایی‌های اوقاف مشغول‌اند و در مصرف شراب و حشیش غوطه‌ورند.^۴ از طرف دیگر احکام شرع را به‌طور وقیحانه‌ای زیر پا گذاشته، وقتی به آنها نمی‌گذارند. به‌عنوان نمونه محمد ثانی فرزند قایتبای (۸۷۲-۹۰۳ ق.) وقتی به سن جوانی رسید، به خانه‌های فساد و فحشا می‌رفت و بی‌بندوباری می‌کرد. خواننده‌ها و رقاصان همدم و مونس جشن‌های شبانه او در ساحل نیل بودند. او به اتفاق دوستانش در

۱ نک: ایرا م. لاپیدوس (۱۳۸۱)، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها و مؤسسه اطلاعات، صص ۱۵۶-۱۵۷؛ محمد عصام شبارو (۱۳۸۸)، *دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آنان در تاریخ اسلام*، ترجمه شهلا بختیاری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ص ۲۱۶.

۲ شبارو، همان، صص ۱۴۷-۱۴۸.

۳ نک: محمدبن‌احمدبن‌ایاس (۱۴۰۴)، *بدایع الزهور فی وقایع الدهور*، القاهرة: مطابع الشعب، ص ۳۴۳.

۴ محمد سهیل طقوش (۱۴۳۰)، *تاریخ ممالیک فی مصر و بلاد الشام*، بیروت: دارالنفاس، ص ۵۵۷.

خیابان‌ها می‌چرخید، به مردمان هجوم می‌برد و گاهی در دل شب وارد خانه‌های آنان می‌شد.^۱ لذا بی‌علت نیست که عموم مردم، دولت ممالیک را به منزله غاصبین، فاسدین و سلاطینی بی‌خیال تصور می‌کردند که البته به جایگاه و اعتبارشان خدشه وارد می‌ساخت. حتی عجیب اینجاست که در اواخر عمر این حکومت ما با نمونه‌های چندی از تعارض ممالیک با فقه‌های مصر بر سر مسائل مختلف روبه‌رو هستیم^۲ که خود البته نمی‌توانست در تضعیف مشروعیت مذهبی آنان و در نهایت فروپاشی حکومتشان بی‌تأثیر باشد.

در رأس این تعارض‌ها ارتقای منزلت و جایگاه اهل ذمه و متقابلاً تضعیف موقعیت علمای مسلمان در اواخر عمر ممالیک بود که خود صدمات جدی به مشروعیت مذهبی آنان وارد ساخت. منابع تاریخی گواهی می‌دهند که در اواخر این عصر، یهودیان و نصارا به دلایلی موفق شدند امتیازات قابل توجهی از حکومت کسب نمایند. آنان مناصب مهمی چون ضرب سکه را در دست گرفتند،^۳ در موکب سلاطین و امرا حضور می‌یافتند، حال آن‌که علمای مسلمان پیاده بودند،^۴ در جشن‌های خود عمامه‌های بزرگ بر سر می‌نهادند و در هیئت قضات شهر در انظار عمومی ظاهر می‌شدند.^۵ آنها همچنین - به‌رغم ممنوعیت پیشین - در بیت‌المقدس صلیب‌های خود را آشکار می‌کردند^۶ و عملاً این منطقه را به یک منطقه صلیبی‌نشین تبدیل کرده بودند.^۷ این امتیازات و ارتقای جایگاه که غالباً با پرداخت رشوه و هدایا به سلاطین مملوکی صورت می‌گرفت،^۸ در حالی بود که شأن و منزلت علمای مسلمان تضعیف گردید. لذا بی‌علت نیست که مسلمانان این امتیازات را که از سوی حکومت ممالیک به اهل ذمه داده شد به منزله تحقیر دین خود دانسته، آن را محکوم می‌کردند. علاوه بر این بی‌آبرو کردن علما، فروش موقوفات به قیمت کم، مصادره اموال و اخذ مالیات‌های مکرر و در عین حال سنگین از موقوفات و مدارس به‌ویژه در اواخر عمر حکومت ممالیک، بیش از پیش بر نارضایتی علمای مذهبی دامن می‌زد.^۹ شاید به همین علت است که ابن طولون مورخ این عصر

1. Muir, Ibid, p. 178.

۲ نک: ابن ابی‌اس، همان، صص ۷۶-۷۷؛ مقریزی [بی‌تا]، همان، ص ۷۰۶.

۳ محمدبن علی بن طولون (۱۹۹۸) *مفاکة الخلان فی حوادث الزمان*، بیروت: دارالکتب العلمیة، صص ۸۳-۸۴.

۴ همان؛ همانجا؛ مقریزی [بی‌تا]، همان، ص ۴۱۶.

۵ مقریزی، همانجا.

۶ ابن طولون، همان، ص ۳۶.

۷ مجیرالدین‌العلیمی (۱۹۹۸)، *الانس الجلیل*، عمان: مکتبة دنیس الخلیل، ص ۴۷۸.

۸ ابن طولون، همان، ص ۳۱۸.

۹ جمال‌الدین بن تغری بردی [بی‌تا]، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، ص ۱۵۰.

معتقد است که اسلام و مسلمین گرفتار حکام سوء شده‌اند.^۱ متقابلاً ظهور مشروعیت‌های جدید در عرصه مذهبی - سیاسی جهان اسلام، همچون خلافت عثمانی و تیموری که خود به شدت داعیه مذهب داشته و از آن به عنوان ابزاری بسیار کارآمد و نافذ برای پیشبرد منافع سیاسی‌شان سود می‌جستند،^۲ زنگ خطر جدی دیگری بود که برای ممالیک و جایگاه مذهبی آنان به صدا درآمد. در هر صورت باید موفقیت عثمانی‌ها در جنگ با ممالیک را در حقیقت در نوعی نزاع بر سر مشروعیت جستجو کرد که البته این بار مشروعیت مذهبی - سیاسی عثمانی توانست بر مشروعیت ضعیف شده ممالیک چیرگی بیابد و بدین ترتیب پیروز میدان رقابت شود.^۳

۲. اختلافات درونی ممالیک

سقوط یک حکومت حتی اگر بر اثر یک عامل خارجی - مثلاً با تهاجم نظامی - صورت پذیرد، لیکن باید اعتراف کرد که عوامل داخلی بر عوامل خارجی تقدم دارند و در حقیقت زمینه‌ساز عوامل خارجی به‌شمار می‌روند. یعنی تا عوامل داخلی یک حکومت را تضعیف و به چنار پوسیده‌ای تبدیل نسازند، عوامل خارجی نمی‌توانند در از پای درآوردن آن چندان مؤثر واقع شوند. این امر بدیهی در خصوص ممالیک نیز صادق است. آنان در تمام طول حکومت طولانی خود، به خصوص در دولت دوم (۷۸۴-۹۲۳ق.) با مجموعه‌ای از اختلافات داخلی روبه‌رو بودند که این مسئله بر سرنوشت سیاسی‌شان تأثیر مخربی بر جای نهاد. نخست باید از رقابت‌ها، منازعات و بحران‌های جانشینی در درون این حاکمیت نام برد. فقدان قوانین مدون و مشخص جانشینی، در کنار سنت‌های ترکی از قدرت (قاعده ارشدیت)^۴ و از همه

۱ ابن طولون، همان، ص ۳۶.

۲ نک: بناتریس فوربز منز (۱۳۹۰)، قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری، تهران: امیرکبیر، ص ۲۸۸.

۳ در همین زمینه لازم به ذکر است که اختلافات و چالش‌های مذهبی بین دو حکومت عثمانی و ممالیک خود یکی از عوامل ستیز و جنگ بین آنان بوده است. هرچند هر دو سنی و چهار مذهب را به رسمیت می‌شناختند، لیکن ممالیک، مذهب شافعی و البته عثمانی‌ها مذهب حنفی را بر دیگر مذاهب ترجیح می‌دادند؛ نک: تقی‌الدین احمد مقریزی (۱۹۱۱)، *الخطط*، قاهره: [بی‌نا]، ص ۲۶۹؛ همو [بی‌نا]، *السلوک لمعرفة دول الملوک*، ص ۱۷۷؛ حسنی ربایعه، همان، ص ۱۴.

۴ مطابق قاعده ترکی از قدرت و جانشینی، فرد ارشد باید جانشین سلطان متوفی گردد. لیکن این قاعده خود دارای ابهام بود که البته بخش قابل توجهی از جنگ‌های تاج و تخت و بحران‌های جانشینی در بین حکومت‌های ترکی بدان باز می‌گشت. ابهام بر سر آن بود که آیا فرد ارشد خاندان مد نظر است و یا ارشد فرزندان سلطان تازه در گذشته. مزید بر این تضاد قاعده ارشدیت ترکی در سرزمین‌های اسلامی که برخی از آنان و مطابق شریعت اسلام، تقوی و انتخاب عمومی و یا در جغرافیای ایران، نزاده بودن و برخورداری از فره ایزدی را ملاک و معیار انتخاب جانشین قرار می‌دادند، خود داستان دیگری بود که بر

مهم‌تر منافع و مطامع ساختار سیاسی قدرت - به‌ویژه ساخت امارت و وزارت - موجب گردید تا شاهد صدها جنگ و نزاع خونین بر سر تاج و تخت باشیم که خود نتایج و پیامدهای زیانباری را برای این حکومت و در ابعاد و زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر جای نهاد.^۱ تاریخ تحولات سیاسی این دوره بیانگر این واقعیت است که کمتر انتقال قدرتی را در حکومت ممالیک شاهد هستیم که بدون جنگ و نزاع و به‌طور مسالمت‌آمیز صورت پذیرفته باشد که این امر البته حکومت مذکور را عملاً در سراسیبه سقوط قرار داد.^۲ لذا بی‌علت نیست که این دوره به کثرت عزل و نصب سلاطین شهرت دارد. علاوه بر این و در همین زمینه به قدرت رسیدن سلاطین ضعیف و دست‌نشانده نیز بیش از پیش می‌توانست اوضاع سیاسی حکومت ممالیک را با خطرات جدی مواجه سازد.

در هر صورت رقابت بر سر سلطنت به امری خطرناک تبدیل شده بود. به‌طوری که قتل، دشمنی، مکر و حيله به صفت رایج این دوره تبدیل گردید. لذا بی‌علت نیست که بعضی از شاهزادگان جهت فرار از پذیرش مقام سلطنت می‌گریختند. چنانچه در یک نمونه آشکار قانصوه در حالی که از پذیرش حکومت پرهیز می‌کرد و می‌گریست او را به زور بر تخت سلطنت نشانند (۹۰۱ق.)، گرچه به وی قول داده بودند علیه‌اش توطئه نکنند و یا به قتلش نرسانند.^۳

ضمناً وقوع کودتاهای مکرر علیه سلاطین مستقر بسیار زیاد شده بود،^۴ به‌گونه‌ای که در دهه‌های پایانی عمر این حکومت و صرفاً در طول چند ماه، شاهد جابجایی جسورانه چند سلطان هستیم. بعد از قایتبای فرزندش تنها ۶ ماه سلطنت کرد. آنگاه ملک اشرف قانصوه تنها ۱۱ روز و سپس محمدبن قایتبای فقط یک سال و نیم بر مسند حکومت بودند. بعضی از این

پیچیدگی‌های امر سلطنت و جانشینی بیش از پیش دامن می‌زد. منازعات و جنگ‌هایی که با توجه به نتایج و پیامدهای مخرب نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به‌عنوان یکی از عوامل مهم ضعف و فروپاشی حکومت‌های اسلامی در طول تاریخ ظاهر گردید؛ نک: زاله آموزگار (۱۳۷۴)، «فره، این نیروی جادویی و آسمانی»، *مجله کَلک*، ش ۶۸-۷۰، صص ۳۴-۳۵؛ محمدعلی همایون کاتوزیان (۱۳۸۱)، *تضاد دولت و ملت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی: صص ۸۹ و ۹۵؛ محمدجواد مشکور (۱۳۴۵)، «نظام شاه در ایران باستان»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، س ۱، ش ۱، ص ۱.

۱ عبدالمعتمد ماجد (۱۹۶۹)، *موقف المصربین من حکم الممالیک فی العصور الوسطی*، مصر: حویلیات کلیة الاداب، جامعة عين الشمس، ص ۲۷.

۲ مقریزی، *السلوک لمعرفة دول الملوک*؛ صص ۳۵۲-۳۵۳؛ ابن تغری بردی، همان، ص ۳۶.

۳ ابن‌ایاس، همان، ص ۱۶. قاسم عبده از فرار شاهزادگان در پذیرش مقام سلطنت به‌عنوان یکی از «عجایب تاریخ» یاد می‌کند؛ نک: قاسم عبده، همان، ص ۶.

۴ ابن تغری بردی، همان، ص ۲۲۵؛ مقریزی، همان، ص ۱۰۱.

سلاطین حتی بیشتر از یک روز و یا شاید چند ساعت از سلطنت بهره‌مند نگردیدند که به‌طور نمونه می‌توان به سلاطینی چون سعید برکه خان، مظفر احمد بن شیخ و... اشاره کرد.^۱ متعاقباً از مقام و منزلت سلطنت - در کنار هرج و مرج و بی‌ثباتی سیاسی - بسیار کاسته شد؛ زیرا بسیاری از اختیارات آنان به بازیگران واقعی عرصه سیاست از جمله نائبان و یا امرا تفویض شده بود. آنان با میل و هوس خود حکومت می‌کردند و کسی هم جرئت تعرض به جایگاهشان را نداشت که خود بی‌ثباتی سیاسی و در نتیجه فساد در امر حکومت را موجب می‌گردید.^۲

پیشتر از بحث جانشینی و موضوع تاج و تخت باید به اختلافات مهم دیگری در درون حکومت ممالیک اشاره کرد که بی‌تردید خود در ضعف و سقوط آنان نقش اساسی ایفا کرد. ممالیک در درون خود نیز نزاع بین بردگان ترک و چرکسی (ممالیک برجی) و یا با ممالیک جلبان (بردگان مسن تربیت‌ناپذیر و سرکش) را شاهد بودند که خود به هرج و مرج سیاسی می‌انجامید و البته آسیب‌پذیری سیاسی این حاکمیت را دو چندان می‌ساخت.

تضاد بین اهل قلم (نهاد وزارت یا دیوانسالاری) و شمشیر (نهاد امارت) همواره در دوره‌های مختلف این حاکمیت به آن آسیب‌های جدی وارد می‌ساخت. بی‌تردید رشد و ترقی هر حکومتی در گرو همکاری این دو ساخت مهم قدرت بود و البته ستیز و کشمکش بین آنان در تضعیف و سقوطشان بسیار مؤثر بود. به‌طور مثال امرای مملوکی برای رهایی از سیاست تمرکزگرایانه وزرا، تمام سعی خویش را در حذف آنان به کار می‌بستند که این امر البته خود آسیب‌های جدی در ابعاد مختلف در پی داشت.^۳ مزید بر این امر و فرماندهان نظامی فرمان‌های صادره از دیوان‌های دولتی و در حقیقت از سوی اهل قلم را نادیده می‌گرفتند و برای آنها ارزشی قائل نبودند.^۴

در همین زمینه فقدان تجانس و اتحاد و همدلی بین نیروهای سپاه از نظر اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی موضوع دیگری بود که خود به اختلافات داخلی بیشتر دامن می‌زد. در حالی که سواره نظام - از جمله ممالیک جلبان و اولاد الناس - از حقوق مادی و شأن بالایی

۱ ابن‌عماد (۱۹۹۴)، *شذرات الذهب*، بیروت: دارالفکر، ص ۲۳.

۲ حسنی ربایعه، همان، ص ۴؛ عبده قاسم، همان، ص ۸۳.

۳ طقوش، همان، ص ۴۵۵.

۴ ابن‌تغری بردی، همان، ص ۲۲۶. به‌طور نمونه سلطان مملوکی در سال ۹۰۶ق. جرائم و مجازاتی بر بعضی از امرا وضع کرد، لیکن آنها این فرمان را نادیده گرفتند و ترجیح دادند تا به همان مبالغ گذشته عمل کنند؛ نک: ابن‌طولون، همان، ص ۱۹۰.

اجتماعی برخوردار بود، لیکن پیاده‌نظام شامل کشاورزان، مردم ساده شهرها و عربان بیابانی به لحاظ حقوق مادی و نیز شأن اجتماعی در درجات پایین قرار داشتند. این مسئله خود موجب گردید تا آنها آرزوی شکست همقطاران سواره‌نظام خود را داشته باشند. گزارش ابن زنبل مورخ آخرین روزهای ممالیک مبنی بر وجود اختلاف و ناهماهنگی کامل در لشکرگاه ممالیک بر این نکته صحنه می‌گذارد.^۱

۳. قیام‌ها و شورش‌ها

پایگاه مردمی ممالیک به‌ویژه در دهه‌های پایانی عمر آنان به علت شورش‌های گوناگون به شدت تضعیف شده بود. لذا بی‌علت نیست که یکی از دغدغه‌های اساسی این حکومت نوع مواجهه با شورش‌هایی بوده است که در گوشه و کنار امپراتوری گسترده‌شان و به دلایل و انگیزه‌های مختلف صورت می‌پذیرفت. قیام‌های مورد اشاره هزینه‌های بسیاری را بر این حاکمیت تحمیل می‌کرد و در نهایت به‌عنوان یکی از عوامل ضعف و فروپاشی آن ظاهر گردید. بخشی از این قیام‌ها به امرا و البته در راسشان ممالیک جلبان برمی‌گشت که در حقیقت فاقد روح اطاعت‌پذیری نسبت به سلاطین مملوکی بودند و شورش‌های مکرری را علیه دولت به راه انداختند. تهدید نسبت به سلطان و ایجاد هرج و مرج و خطر در دستور کارشان قرار داشت. این امر در سده پایانی عمر این حکومت بیشتر خود را نشان داد. در این میان شام - تختگاه ممالیک - کانون نگرانی و آشوب برای بیشتر سلاطین این حکومت بود. چنانچه امیر اینال در سال ۸۲۵ق. علیه سلطان اشرف (۸۴۱-۸۲۵ق.) شورش کرد. جنگی بین او با سپاه اعزامی سلطان در شام در گرفت که به شکست امیر شورشی و قتل او انجامید.^۲ اندکی بعد و در سال ۸۲۷ق. نیز نایب دمشق، تعبک البجاسی دست به شورش زد که البته همان بلای امیر اینال بر سرش آمد.^۳ شورش‌های مذکور که غالباً به علت عدم پرداخت حقوق نظامیان به‌وقوع می‌پیوست، هرج و مرج و ناامنی سیاسی را در جغرافیای قلمرو ممالیک موجب می‌گردید.^۴

۱ ابن‌زنبل (بی‌تا)، *آخر الممالیک*، ص ۱۰۰.

۲ ابن‌تغری بردی، همان، صص ۲۴۹-۲۵۰؛ مقریزی، همان، ص ۶۱۴.

۳ مقریزی، همان، صص ۶۵۷-۶۵۸.

۴ همان، ص ۱۸۶.

عهد سلطان قایتبای (۸۷۲-۹۰۱ ق.) شورش‌های بی‌شماری را به خود دید. در رأس این شورشیان باز هم ممالیک جلبان بودند که بدون توجه به وضع نامناسب اقتصادی کشور، دائماً تقاضاهای مادی بیشتری را مطرح می‌ساختند. شدت و حجم این شورش‌ها به حدی سلطان مملوکی را آزار می‌داد که او حتی یک بار چنین تهدید کرد که: «من سلطنت را به شما واگذار می‌کنم و به مکه می‌روم».^۱ این جمع فزون‌خواه شورشی خود دست به راهزنی و غارت اموال مردم و حتی قتل عام آنان می‌زد و ظاهراً دولت مرکزی هیچ‌گونه قدرتی برای کنترلشان نداشت. لذا در مقطع پایانی این حکومت موجی از وحشت و فساد و از هم پاشیدگی اجتماعی را شاهد هستیم. این امر بی‌تردید خود از اقتدار و متعاقباً اعتبار ممالیک در منظر مردم به شدت می‌کاست و ضعف و زوالشان را تسریع می‌نمود.^۲ نکته عجیب اینجاست که حتی به هنگام تهاجم همه‌جانبه عثمانی‌ها به قاهره نیز امرای فزون‌خواه مملوکی، شرط حضور خود در جنگ را پرداخت حقوق بالا اعلام کردند که با واکنش منفی طومان بای (۹۲۲ ق.) آخرین سلطان مملوکی مواجه گردید. البته آنان ساکت ننشستند و این بار به هنگام خروج از قاهره برای جنگ، به مردم هجوم بردند و اسبان قضا، علما و تجار را به زور تصاحب کردند.^۳ در همین زمینه خیانت بعضی از فرماندهان در دو نبرد سرنوشت‌ساز مرج دابق و ریدانیه را نیز می‌توان از علل تسریع در شکست ممالیک و سقوط آنان برشمرد. امیر خایر بک در مرج دابق به همراه سپاهش به عثمانی‌ها پیوست. امیر مملوکی جان برد الغزالی نیز در ریدانیه اسرار نظامی را به سلطان سلیم تحویل داد و سپس به او ملحق شد.^۴

واقعیت این بود که بعد از پایان خطر تهاجمات خارجی (صلیبیون و مغولان) حکومت ممالیک به باری سیاسی، اقتصادی، روحی و روانی بر دوش عامه مردم مصر و عملاً به هیولایی وحشی تبدیل شده بود که لیاقت نجات کشور را نداشت. به همین دلیل شاهد کودتا، شورش، جنگ‌های داخلی و خیابانی و در نتیجه نابودی هیبت و عظمت آن هستیم.^۵

۱ ابن‌ایاس، همان، صص ۲۶۹، ۲۷۶.

۲ همان، صص ۲۷۷-۲۷۸.

۳ همان، صص ۱۱۹-۱۲۱، ۴۷۴.

۴ عبدالعزیز عبدالدایم (۱۹۹۶)، *مصر فی عصر الممالیک و العثماني*، قاهره: جامعة القاهرة و مكتبة النهضة الشرق، صص ۲۰۸. البته این اقدام منحصر به امرای نظامی نبود. چنانچه مردم در انعکاس نفرت از ممالیک و رفتارهایشان، به استقبال سپاه عثمانی رفته و شهرهایشان را برای ورودشان تزئین می‌کردند؛ نک: ابن‌طولون، همان، صص ۳۴۰.

۵ قاسم عبده، همان، صص ۶.

در هر صورت ممالیک در سده پایانی عمر خود تماماً درگیر سرکوب قیام‌ها و شورش‌های بی‌شماری بودند که در گوشه و کنار قلمرو آنان، به انگیزه‌های شخصی و یا عمومی - از جمله اوضاع بد اقتصادی و یا احتکار کالا توسط دولتمردان و در یک عبارت در نتیجه نارضایتی عمومی^۱ - به وقوع می‌پیوست و بخشی از توان این حاکمیت را به خود مشغول می‌کرد و در نهایت آن را تحلیل می‌برد. ممالیک در مقابل شورش‌ها و طغیان‌ها چاره‌ای جز مقابله با آنها نداشتند. قاعدتاً بخش قابل توجهی از توان و نیرویشان صرف سرکوب شورش‌ها می‌شد و ضمن تقلیل توان کشور، مشروعیت و مقبولیت حکومتشان را هم تحت الشعاع قرار می‌داد. متعاقباً پیامدها و نتایج آن نیز قابل پیش‌بینی بود: تسریع در زوال و فروپاشی حکومت. فتحی سالم در مقاله مهم «الممالیک الجلبان و دورهم فی الاوضاع الداخلیة للدولة المملوکیة» به نقش شورش‌های متعدد و گاه و بیگاه غلامان جلبان در تضعیف این دولت به خصوص در دوره‌های پایانی این دولت به خوبی اشاره دارد.

اما سؤال اساسی که ممکن است به ذهن هر محقق و خواننده تاریخ عجیب و در عین حال پر رمز و راز این امپراطوری خطور کند این است که چرا مردم مصر برای مدت زیادی حکومت این بیگانگان را در کشور خود تحمل می‌کنند و قیامی فراگیر علیه آنان شکل نمی‌دهند؟ به نظر می‌رسد مردم مصر ایشان را به واسطه احیای خلافت مقدس اسلامی، جهاد گسترده و دلسوزانه‌شان با دشمنان اسلام به‌ویژه شکست مغولان و طرد صلیبیون از سرزمین‌های اسلامی و توجه خاص به حرمین شریفین و... پذیرفته بودند. ویلیام مویر معتقد است علاوه بر دلایل مذکور، علمای بزرگ دینی و قضایی مصر در دربار آنها حضور و اشتغال داشتند.^۲ به تعبیر عبدالمنعم ماجد و در همین خصوص نیز باید گفت هیئت علمای دین برحسب شرایط روز عمل می‌کردند. آنها قصد داشتند نزد مردم و هم نزد سلطان ممالیک محبوب باشند،^۳ که بی‌شک در تداوم قدرت سیاسی آنان بی‌تأثیر نبود.

۱ تزئین و آراستن شهرها به هنگام ورود سلطان، شفای از بیماری و یا جلوس به سلطنت که خود موجب ایجاد هزینه سنگین برای مردم و نیز دور شدن از شغلشان می‌گردید، عرصه دیگر نارضایتی عمومی در این عصر و در نهایت تضعیف حکومت بود؛ ابن طولون، همان، ص ۱۳۵. حکومت در این دوره نه تنها بعضی املاک شخصی مردم را غصب می‌کرد، بلکه قانصوه غوری اقدام به ابطال میراث شرعی کرد؛ بدین صورت که ماترک میت به سلطان می‌رسید و این در حالی بود که ورثه او بسیار فقیر بودند و نان‌آوری نداشتند. لذا بی‌علت نیست که مردم در اقصی نقاط کشور سقوط حکومت را آرزو می‌کردند؛ العصامی [ابی‌نا]، *سمط النجوم*، ص ۵۱.

2 Muir, Ibid, p.220

۳ ماجد (۱۹۶۹)، همان، ص ۵۵.

۴. هرج و مرج و ناامنی

یکی از عوامل محوری و بنیادین سقوط حکومت ممالیک را می‌توان در اوضاع نابسامان و هرج و مرج‌های داخلی آن جستجو کرد که اگرچه در محورهای دیگر مقاله بدان اشاره شده، لیکن اهمیت و حساسیت مسئله موجب گردیده است تا عنوان مستقلی بدان اختصاص یابد.

امنیت روحی و روانی یکی از عوامل اصلی و تأثیرگذار در تأمین ثبات در هر جامعه‌ای محسوب می‌شود. لیکن اجتماع عصر ممالیک با توجه به مشکلات عدیده و شرایط خاصی که در اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، فاقد آن بود. البته برخی از این ناامنی‌ها به اقدامات نسنجیده و یا زیاده‌خواهی‌های خود ممالیک باز می‌گشت. چنانچه ابن ایاس مورخ این عصر (وفات ۹۲۰ق.) در ذیل حوادث سال‌های ۸۸۸، ۸۹۱، ۹۰۵، ۹۱۳ و ۹۱۸ هجری به‌طور مکرر از هجوم ممالیک به مردم اینگونه پرده برمی‌دارد که ممالیک در راه‌ها به مردم حمله می‌بردند و آنها را غارت می‌کردند؛ از جمله دستارها (عمامه) و ازارهای ایشان را می‌زدیدند، زنان را می‌کشتند. شب‌ها امنیت نبود و هرج و مرج به سبب هجوم آنها حاکم بود. وی همچنین در اشاره به تحولات سال ۹۱۳ق. از دیگر مظاهر عدم امنیت و هرج و مرج در جامعه خبر می‌دهد؛ آنجا که از یافتن اجساد بدون پیدا کردن عاملان جنایت و نیز فرار زندانیان سخن می‌گوید.^۱

نکته ظریف آنکه سپاه ممالیک به‌جای آنکه عامل نظم و امنیت باشد، در مقاطعی خود موجب هرج و مرج و ناامنی عمومی می‌گردید. چنانچه ابن طولون اشاره دارد آنان به علت فاصله گرفتن از روحیه اسلامی و عدم انضباط نظامی، رفتار بسیار بدی با مردمان مناطق داشتند و همانند دشمن با آنان برخورد می‌کردند. در همین خصوص غارت، سرکوبی و نابودی زراعت جزو اعمالشان بود. لذا بی‌علت نیست که مردم شهرها از آنان استقبال نمی‌کردند.^۲

دولت ممالیک - به‌ویژه ممالیک برجی - غرق در شورش و توطئه، سرکوب قیام‌ها و عزل و نصب گاه و بیگاه سلاطین توسط ساختار سیاسی قدرت بود که خود بی‌تردید بیش از پیش به بی‌ثباتی و هرج و مرج در جامعه دامن می‌زد.^۳ در این میان و چنانچه پیشتر بدان اشاره گردید، شورش و عصیان علیه سلاطین به رویه‌ای عادی تبدیل شده بود. منافع و مطامع

۱ ابن‌ایاس، همان، صص ۲۷۷-۲۷۸.

۲ ابن‌طولون، همان، ص ۷۹.

۳ طقوش، همان، ص ۴۸۰.

بازیگران عرصه سیاسی موجب می‌گردید تا با کمترین بهانه‌ای دست به شورش بزنند. نتایج و پیامدهای درازمدت و کوتاه‌مدت این شورش‌ها نیز قابل پیش‌بینی بود.^۱ ابن ایاس بار دیگر به فهم شرایط سیاسی این دوره آمده و تصویر گویایی از آن به ما ارائه می‌دهد: «یک‌بار چون سلطان به تقاضای آنان جواب مثبت نداد، علیه او قیام کردند و فتنه شدید شد. آشوب و هرج و مرج شهر را فراگرفت، بازارها و مغازه‌ها بسته شد و وحشت همه‌جا را فراگرفت».^۲

یکی از آفات عدم اطاعت‌پذیری و روح تمرد در ممالیک، ضعف و سستی سلاطین و در نتیجه بی‌ثباتی حکومت‌ها بود. این شرایط چنان اوضاع داخلی ممالیک را بی‌ثبات کرده بود که چه بسا سلطانی در منصب خود چند روز و بلکه چند ساعت بیشتر دوام نداشت و عزل می‌شد. منابع در این خصوص اشاره دارند که گاهی در خلال یک سال و دو ماه، چهار سلطان به سلطنت رسیدند. گاهی بعضی از آنان صرفاً دو ماه، سه روز و یا حتی یک شب بر مسند قدرت بوده‌اند که این امر یعنی حاکمیت هرج و مرج در جامعه.^۳ مزید بر این بسیاری از این سلاطین نیز از خود هیچ اراده و اختیاری نداشتند و بازیگران واقعی عرصه سیاسی در حقیقت در پشت پرده بودند.^۴ این مسئله خود بدون شک زمینه‌ساز هرج و مرج در کشور بود و البته ضعف و زوال سیاسی حکومت ممالیک را در پی داشت.^۵

علاوه بر این، منازعات و جنگ‌های درونی قدرت نیز بر آشفتگی‌های موجود می‌افزود، چنانکه به‌طور نمونه گفته شده است که در درگیری بین امیر برقوق و برکه که بین سال‌های ۷۸۱-۷۸۳ق. به وقوع پیوست، تجار مغازه‌های خود را از ترس غارت منتج از هرج و

۱ بخشی از توان ممالیک به سرکوب قیام‌ها و تأمین امنیت به‌خصوص در سال‌های پایانی حکومت آنان اختصاص یافت که خود موجب تضعیف نیروی نظامی‌شان در مواجهه با تهاجم عثمانی‌ها گردید؛ حسنی ربایعه، همان، ص ۱۴.

۲ ابن ایاس، همان، ص ۲۳۵.

۳ همانجا.

۴ جرئت و سیطره نائبان ضربه تحقیرآمیزی به سلطان و تبعاً مقام سلطنت شمرده می‌شد که خود بر فضای هرج و مرج - لاقفل در بعد روانی و تبلیغی - شدت می‌بخشید. آنان گاهی چنان جرئتی می‌یافتند که مراسمی برپا می‌کردند که مختص سلطان بود. به‌طور نمونه در سال ۹۰۵ ق. نایب سلطان در شام، نماز را در جایگاه خاص سلطان و در مسجد اموی اقامه کرد؛ این در حالی بود که کسی جز سلطان در آن نماز نمی‌خواند؛ ابن طولون، همان، ص ۱۸۱. تحمیل مکرر نظرات بر سلطان و در خصوص سپاه، عرصه دیگر این بی‌ثباتی و هرج و مرج سیاسی بود. البته چون سلطان اساس حکومت خود را به آنها مدیون می‌دانست، سکوت می‌کرد که خود بعدها تبعات مخربی برای حاکمیت در پی می‌داشت. در این میان وجود هاله‌ای از سوءظن‌ها و توطئه و مکر که غالباً با قتل سلطان یا امیری به پایان می‌رسید، بر وخامت اوضاع می‌افزود؛ نک: ابن تغری بردی، صص ۳۸۵، ۳۸۸.

۵ طقوش، همان، ص ۴۵۵.

مرج‌های سیاسی بستند.^۱

در خاتمه نباید نادیده گرفت که اقتصاد قوی و قدرتمند یکی از عوامل مهم ایجاد ثبات و امنیت در هر جامعه‌ای شمرده شده، و متقابلاً اقتصاد ضعیف و بیمار از مهم‌ترین عوامل بی‌ثباتی و هرج و مرج محسوب می‌شود. در همین زمینه کاهش تولید، رکود اقتصادی، فساد نظام اداری - اقتصادی، احتکار و نارضایتی عمومی و مهم‌تر از همه از بین رفتن منبع مهم درآمد‌های تجاری ممالیک به واسطه کشف دماغه امید نیک و تغییر مسیر کشتی‌های تجاری به آسیا و اروپا از این مسیر جدید که بخشی از آن به ضعف ساختار حکومتی و بخشی نیز احتمالاً به شرایط روز باز می‌گردد، در کنار دلایل سیاسی می‌تواند هر حکومتی را با خطر تضعیف و فروپاشی مواجه سازد. زیرا خود بستر و زمینه‌ساز هرج و مرج و در نهایت زوال و انحطاط خواهد بود.^۲

۵. تضعیف اقتدار سیاسی ممالیک

اقتدار سیاسی ممالیک و زعامت آنان در جهان اسلام در دهه‌های پایانی عمر این حکومت به شدت تضعیف شده بود. آنان همواره خود را قلب جهان اسلام، دارالخلافه، خادمین حرمین شریفین و مدافعان اسلام و مسلمین تبلیغ می‌کردند که البته با توجه به نقش‌آفرینی ممتازشان در مقابله با مغولان و نیز کفار مسیحی، می‌توانست مورد پذیرش اذهان عمومی جهان اسلام باشد. این امر خود به حکومت ممالیک اقتدار فوق‌العاده‌ای به لحاظ سیاسی می‌بخشید.

لیکن این اقتدار سیاسی رفته رفته به چالش کشیده شد. نخست در مورد زعامت دینی ممالیک و در رأس آن مقام «خادم الحرمین» و ارسال پرده کعبه تردید جدی ایجاد شد.^۳ در نیمه دوم قرن نهم و سال‌های آغازین قرن دهم هجری این وضعیت به شدت علیه ممالیک رقم خورد و حتی حکومت‌های مقتدری چون عثمانی‌ها و تیموریان برای تصاحب ریاست معنوی جهان اسلام، به جنگ و نزاع با ممالیک برخاستند که البته حاصل و نتایج آن شکست و از

۱ مقریزی، همان، صص ۳۵۲-۳۵۳.

۲ در مقاله مستقل دیگری به تفصیل به نقش عوامل اقتصادی در ضعف و فروپاشی ممالیک اشاره شده است. نک: نورالله کریمیان، امامعلی شعبانی و محمد قزوینی نظم آبادی (۱۳۹۵)، ضعف و سقوط حکومت ممالیک، دلایل و زمینه‌های اقتصادی، پژوهش‌نامه تاریخ اسلام، ش ۲۲.

۳ جواد عباسی و مهناز موسوی مقدم (تابستان ۱۳۹۰)، «بررسی مناسبات شاهرخ تیموری با ممالیک (بر مبنای تلاش برای تعویض پوشش کعبه)»، فصلنامه روابط خارجی، ش ۴۷، ص ۹۷.

دست رفتن اقتدار سیاسی ممالیک و در نهایت فروپاشی آنان بود. ممالیک این بار دیگر نتوانستند در نقش حافظان جان و مال مسلمین ظاهر شوند که خود در ماجرای تعرض پرتغالی‌ها به حجاج و اسارتشان از یک سو و نیز قتل عام آنان به دست اعراب بادیه در سال ۹۰۰ق. به اوج خود رسید. ابن طولون از مورخان مملوکی نقل کرده است که در این سال عربان بادیه الشام به کاروان حجاج خانه خدا حمله بردند و بدترین کشتار را در حق آنان مرتکب شدند، به گونه‌ای که هیچ کدام از حجاج نتوانستند به دمشق برگردند. آنان همچنین گاهی با حمله به کاروان‌های تجاری برای ممالیک مشکلات زیادی ایجاد می‌کردند.^۱

به تعبیر ابن تغری بردی این مسئله ناکامی، ضعف و عدم لیاقت و توانایی دولت ممالیک را در قبال امنیت جان زائران خانه خدا نشان داد، چون آنها مسئول امنیت حجاج و تجار بودند.^۲ علاوه بر این مکه در سال ۹۰۹ق. ویران گشت، مراسم حج در سال ۹۱۲ق. برای اولین بار در عصر ممالیک متوقف گردید که خود جهان اسلام را به شدت تکان داد و البته این پرسش پرمفهوم را در اذهان مسلمانان ایجاد نمود که چه کسی شایسته است جهان اسلام را زعامت کند؟^۳ البته تحولات بعدی نشان داد که افکار عمومی به سمت هم‌نژادان ترک ممالیک - یعنی عثمانی‌ها - سوق پیدا کرد و آنان به مدت هفت قرن و با فراز و نشیب‌هایی این ریاست معنوی را بر جهان اسلام اعمال کردند.

اقتدار سیاسی ممالیک در عرصه داخلی نیز در پنجاه سال پایانی عمر آن به شدت آسیب دیده بود. در این مقطع، بازیگران واقعی نه سلاطین که امرا بودند. آنان بر اساس منافع خود و در چالش با دیگر انواع ساخت‌های قدرت، دست به عزل و نصب سلاطین می‌زدند، خزانه را غارت می‌کردند و اموال مردم از قشرهای مختلف را به زور تصاحب می‌کردند. ضمناً امرا و فرماندهان ارشد فرامین صادره از سوی دولت را نادیده می‌گرفتند و برای آنها ارزشی قائل نبودند.^۴ در حقیقت از آنجا که در عصر پایانی ممالیک، سلاطین قدرت خود را مدیون امرا می‌دیدند، لذا بسیاری از اختیارات خود را به آنها واگذار کرده بودند و این از هیبت و اقتدار مقام سلطنت می‌کاست. نتیجه هم قابل پیش‌بینی بود: امرای نظامی امور مهم حکومتی را در اختیار گرفته بودند و با سلطان در اداره کشور رقابت داشتند. قدرت‌گیری آنان و تضعیف

۱ ابن طولون، همان، ص ۱۳۲.

۲ نک: ابن تغری بردی، همان، ص ۱۶۰.

۳ ابن یاس، همان، صص ۵۷، ۶۲.

۴ نک: العلیمی، همان، صص ۴۰۵، ۴۰۷؛ ابن طولون، همان، ص ۱۹۰.

اقتدار سلاطین در این دوره به حدی بود که حتی یکی از سلاطین به نوشته ابن ابیاس، مصحف عثمان را بین آنان آورد و سوگندشان داد تا به او خیانت نکنند. البته این کار فایده‌ای نداشت، زیرا آنها به آن مصحف هم احترام نمی‌گذاشتند.^۱

عدم شایستگی و لیاقت خصوصاً در عرصه سیاسی - نظامی به‌ویژه در اواخر عمر ممالیک نیز در تضعیف موقعیت آنان بی‌تأثیر نبود. بعضی از ایشان در این زمینه بسیار کم‌تجربه بودند.^۲ چنانچه به قول ابن تغری بردی مورخ دربار این دولت، برخی از سلاطین مملوکی حتی سواد خواندن و نوشتن نداشتند.^۳ آنها دائماً سرگرم لُهو و لعب در مراسم و اعیاد بودند.^۴ به روایت مقریزی بعضی از ایشان حتی از سرکوب و قتل مردم لذت می‌بردند و گرفتن اموال مردم و هتک حرمت مردم کارشان شده بود.^۵ بهترین نمونه سلطان محمدبن قایتبای است که سرگرم به امر دنیا، خوشگذرانی و جمع‌آوری اموال بود.^۶

۶. تهاجم عثمانی

پایان حیات سیاسی ممالیک توسط عثمانی‌ها رقم خورد. درگیری و مجادلات بین ممالیک و امپراتوری عثمانی از زمان سلطان قایتبای (۸۷۲ - ۹۰۱ ق.) و ظاهراً بر سر مناطق ترکمان‌نشین تحت نفوذ ممالیک - یعنی دولت بنی ذی‌القادر و بنی رمضان - آغاز شد.^۷ قایتبای همچنین در صدد بود تا با حمایت از دولت‌های کوچک آناتولی مانند ذی‌القادر و آل قرامان در امور داخلی عثمانی دخالت کند. ضمناً علاوه بر اختلافات مرزی و اتحاد بین ممالیک با صفویان علیه عثمانی‌ها، قاهره و استانبول به پناهگاه مخالفان دو حکومت درآمده بود که خود بر تنش‌های بین آنان بیش از پیش دامن می‌زد.^۸ داعیه ریاست بر جهان اسلام و سیطره بر حجاز و حرمین شریفین نیز موجب تشدید اختلافات این دو حکومت شده بود. لذا سلطان بایزید دوم (۸۸۶ - ۹۱۸ ق.) به جنگ با ممالیک پرداخت که این جنگ‌ها از سال ۸۹۰ ق. آغاز شد و تا سال ۹۲۳ ق. که در نهایت به سقوط این حکومت انجامید، تداوم داشت. سرانجام سلطان

۱ ابن ابیاس، همان، صص ۳۱۳-۳۱۸.

۲ ابن تغری بردی، همان، ص ۸۳۱.

۳ همان، ص ۱۵۸.

۴ ابن طولون، همان، ص ۲۷۷.

۵ مقریزی، همان، ص ۳۹۴.

۶ ابن طولون، همان، ص ۱۶۷.

۷ عبدالدائم، همان، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۸ طقوش، همان، ص ۴۹۷؛ Muir, Ibid, p.196.

سلیم در ۹۲۲ق. در نبرد سرنوشت‌ساز «مرج دابق» بر سلطان اشرف قانصوه غوری (۹۰۶-۹۲۲ق.) پیروز شد و بدین ترتیب عثمانی‌ها توانستند بخش شام قلمرو ممالیک را متصرف شوند. مقاومت شدید ملک اشرف طومان بای در برابر هجوم عثمانی به سرزمین مصر نیز نتوانست چندان مؤثر واقع شود و بدین ترتیب قاهره به سال ۹۲۳ق. در نبرد ریدانیه فتح گردید و آخرین سلطان مملوکی اسیر و به دار آویخته شد.^۱

لازم به ذکر است که شکست ممالیک از عثمانی‌ها - به‌رغم جنگ در سرزمین خود - علاوه بر اختلافات داخلی، عقب‌نشینی و خیانت بعضی از امرا و بادیه‌نشینان، می‌تواند از بعد نظامی نیز تجزیه و تحلیل شود. نخست آنکه عثمانی‌ها از آخرین تسلیحات روز و به‌ویژه از توپخانه پیشرفته بهره می‌جستند^۲ که خود امتیاز بزرگی بدانان در عرصه جنگ می‌بخشید.^۳ دسته‌بندی سپاهیان عثمانی مطابق روش‌های تاکتیکی جدید و نیز نظم و انضباط شدید نظامی، برخورداریشان از دره‌های متحرک برای حفاظت و تحکیم مواضع، استفاده از موانع طبیعی همچون درختان و بوته جهت استتار نظامی، بهره‌برداری از تجهیزات سوارکاری از جمله چنگک و قلاب‌های آهنی برای شکار سربازان ممالیک، نقاط قوت نظامی عثمانی‌ها و در نقطه مقابل ضعف ممالیک محسوب می‌گردید که در نهایت خود را در فرجام تاریخ ممالیک به نمایش نهاد.^۴

در خاتمه این مبحث خالی از لطف نخواهد بود اگر گفته شود که تغییر در سیاست جذب نیروی نظامی ممالیک نیز احتمالاً در این شکست‌ها بی‌تأثیر نبود. در ابتدای حکومت ممالیک، استخدام بردگان جوان به یک رویه تبدیل شده بود. این دسته از بردگان، بعدها به‌عنوان سربازان و فرماندهانی مطیع و فرمانبردار تربیت می‌شدند و برای خدمت سلاطین و حکومت از هیچ تلاش و جانفشانی دریغ نمی‌کردند. اما با تغییر رویه ممالیک و رویکرد استخدام بردگان مسن، بردگانی وارد دستگاه حکومت شدند که به دلیل سن زیاد، قابلیت تربیت و اصلاح را نداشتند؛ یا حداقل مدت تربیت ایشان زمان زیادی را می‌طلبد. لذا در

۱ ابن‌ایاس، همان، ص ۸۹.

۲ ابی‌عباس احمد قلفشندی (۱۹۱۳)، صبح‌الاعشی، قاهره: دارالکتب العربیة، ص ۱۴۳.

۳ همان مزیتی که در نبرد سرنوشت‌ساز عثمانی‌ها با صفویان در دشت چالدران (۹۲۰ق.)، موازنه جنگ را به نفع عثمانی‌ها و شکست سهمگین صفویان تغییر داد. درحالی‌که عثمانی‌ها از سلاح‌های آتشین جدید بهره می‌بردند، ممالیک از روش‌های سنتی و سلاح‌های قدیم و سواره نظام سود می‌جستند و استفاده از تفنگ را مردود می‌دانستند؛ ابن‌زنبیل، همان، ص ۳۳۹.

۴ شمس‌الدین سخاوی (۱۳۱۵)، التبر المسبوک فی ذیل السلوک، مصر: بولاق، ص ۲۶۰.

آینده‌ای نه چندان دور امرا و فرماندهانی تربیت شدند که از اطاعت‌پذیری لازم در مقابل سلاطین برخوردار نبودند. سلاطین هم به دلیل ضعفی که در اواخر حکومت گریبانگیر حکومت ممالیک شده بود، هیچ اشراف و احاطه‌ای بر آنان نداشتند که این امر ضمن فراهم کردن ضعف و سستی حکومت، منشأ هرج و مرج، آشوب و قتل در خیابان‌ها و کوچه‌های قاهره و دیگر شهرها می‌شد.^۱ حتی ابن تغری بردی تصریح دارد که این دسته از نیروهای نظامی در ایجاد ناامنی و آشوب در اواخر عصر ممالیک نقش بسیار داشتند.^۲

نتیجه‌گیری

رهیافتی تحلیلی در خصوص علل ضعف و سقوط حکومت ممالیک نشان می‌دهد که این امر نخست در پرتو مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تحقق یافت و آنگاه نقش علل داخلی، مقدم بر و در عین حال تأثیرگذارتر از عوامل خارجی بوده است. در این خصوص و در ذیل دلایل سیاسی باید به فقدان مشروعیت ملی و بیگانگی نژادی ترکان ممالیک با مردم تحت سیطره‌شان اشاره کرد. بدین ترتیب مخالفانشان از همان آغاز، آنان و حکومتشان را این‌گونه به چالش می‌کشیدند. تضعیف مشروعیت مذهبی نیز مزید بر علت گردید و بدین ترتیب مقبولیت سیاسی آنان در نزد مردم رو به ضعف نهاد که در نتیجه آن انجام هرگونه اقدام تخریبی علیه آنان مجاز و مباح شمرده می‌شد. شکاف بین دولت و ملت در نتیجه اقدامات ناصواب دولتمردان مملوکی از اعتبار سیاسی‌شان در منظر مردم مصر و شام به‌شدت کاست که در نهایت خود را در حمایتشان از جریانات مخالف دولت ممالیک - حتی جریان خارجی عثمانی - به نمایش گذاشت. اختلافات درونی ممالیک و به‌ویژه وقوع بحران‌های جانشینی که تا واپسین سالهای حیات آنان ادامه داشت، با توجه به نتایج و پیامدهای مخرب سیاسی و اقتصادی، نقش پررنگی در ضعف و زوال این حکومت ایفا کرد. ایجاد هرج و مرج و ناامنی سیاسی حاصل از منازعات و جنگهای داخلی قدرت که خود با بی‌ثباتی سیاسی ارتباط تنگاتنگی می‌یافت، در فروپاشی حکومت حدوداً سیصدساله ممالیک بسیار مؤثر بود. در این میان از دست رفتن زعامت و رهبری ممالیک در جهان اسلام به دلایلی چون عدم حمایت از جان و مال مسلمانان، عدم حمایت از دین، ناتوانی در تضمین سلامت حجاج، بی‌لیاقتی در حفاظت از شهرهای مقدس

۱ این‌یاس، همان، صص ۱۴۷، ۳۶۳.

۲ ابن‌تغری بردی، همان، صص ۹۶-۹۷.

به خصوص مکه و مدینه و ناتوانی در مقابله با اروپاییان در انحطاط و فروپاشی سیاسی شان بی تأثیر نبود. در نهایت نیز تهاجم امپراتوری عثمانی و ضربه نه چندان محکم آن توانست به طور کامل به عمر این حاکمیت در تاریخ جهان اسلام خاتمه دهد.

منابع و مآخذ

- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴)، «فره، این نیروی جادویی و آسمانی»، مجله کاک، ش ۶۸-۷۰.
- ابن ایاس، محمد بن احمد (۱۴۰۴ق.)، *بدایع الزهور فی وقایع الدهور*، القاهرة: مطابع الشعب.
- ابن تغری بردی، جمال الدین [بی تا]، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، القاهرة: وزارة الثقافة و الرشاد القومي.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳)، *العبر (تاریخ ابن خلدون)*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن زنبیل، احمد رمال (۱۹۹۸)، *آخر الممالیک*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ابن طولون، محمد بن علی (۱۹۹۸)، *مفاکهة الخلان فی حوادث الزمان*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن عماد (۱۹۹۴)، *شذرات الذهب*، بیروت: دارالفکر.
- العصامی، عبدالملک [بی تا]، *سمط النجوم*، القاهرة: المكتبة السلفية.
- العلیمی، مجیر الدین (۱۹۹۸)، *الانس الجلیل*، عمان، مكتبة دنیس الخلیل.
- بشیری، حسین (۱۳۷۴)، *جامعه شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- حسنی ربیع، ابراهیم (۲۰۰۹)، *نهایة دولة ممالیک*، دانشگاه قدس.
- سالم حمیدی، فتحی [بی تا]، «الممالیک جلابان و دور هم فی الاوضاع الداخلية للدولة المملوکیة»، *مجله ابحاث کلمة التریبة الاساسیة*، جامعة الموصل / كلية العلوم الاسلامیة.
- سخاوی، شمس الدین (۱۳۱۵)، *التبر المسوک فی ذیل السلوک*، مصر: بولاق.
- السید، رضوان (۱۴۱۵)، «نهایات الدولة المملوکیة»، *نشریة الاجتهاد*.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (۱۹۷۷م)، *حسن المحاضرة فی اخبار مصر و القاهرة*، تحقیق خلیل المنصور، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- شبارو، عصام محمد (۱۳۸۸)، *دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آنان در تاریخ اسلام*، ترجمه شهلا بختیاری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۷۲)، *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین*، تهران: تیان.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۸)، *تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: کویر.
- طقوش، محمد سهیل (۱۴۲۰)، *تاریخ ممالیک فی مصر و بلاد الشام*، بیروت: دار النفاس.

- عباسی، جواد و موسوی مقدم، مهناز (۱۳۹۰)، «بررسی مناسبات شاهرخ تیموری با ممالیک (بر مبنای تلاش برای تعویض پوشش کعبه)»، فصلنامه روابط خارجی، ش ۴۷.
- عبدالرزاق، علی (۱۹۸۸)، *الاسلام و اصول الحكم، الجزایر: موقع النشر.*
- عبده قاسم، قاسم (۲۰۰۱)، *عصر سلاطین الممالیک، القاهرة: عین للدراسات و البحوث الانسانية والاجتماعية.*
- العینی، بدرالدین محمود [بی تا]، *عقد الجمان فی تاریخ اهل الزمان، القاهرة.*
- فیرحی، داود (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام (دوره میانه)*، تهران: نی.
- قلقشندی، ابی عباس احمد (۱۹۱۳)، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، قاهره: دارالکتب المصریة.
- کرمی، ابوالفضل (۱۳۹۱)، *مشروعیت و بحران مشروعیت، بابل: شکوه ساحل.*
- کریمیان، نورالله؛ شعبانی، امامعلی و محمد قزوینی نظم آبادی (۱۳۹۵)، «ضعف و سقوط حکومت ممالیک؛ دلایل و زمینه های اقتصادی»، فصلنامه پژوهشنامه تاریخ اسلام، ش ۲۳.
- لاپیدوس، ایرام (۱۳۸۱)، *تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه علی بختیاری زاده، تهران: مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها و مؤسسه اطلاعات.*
- ماجد، عبدالمنعم (۱۹۷۹)، *دولة سلاطین الممالیک و رسومهم فی مصر، مصر: مكتبة الانجلو المصریة.*
- ----- (۱۹۶۹)، «موقف المصریین من حکم الممالیک فی العصور الوسطی»، مصر: حولیات کلیة الاداب، جامعة عین الشمس.
- محمود عبدالدائم، عبدالعزیز (۱۹۹۶)، *مصر فی عصر الممالیک و العثمانيين، القاهرة: جامعة القاهرة، مطبعة نهضة الشرق.*
- مشکور، محمد جواد (۱۳۴۵)، «نظام شاه در ایران باستان»، *مجله بررسیهای تاریخی*، س ۱.
- مقریزی، تقی الدین احمد (۱۹۱۱)، *الخطط، القاهرة: [بی تا].*
- ----- [بی تا]، *السلوک لمعرفة دول الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیة.*
- منز، بئاتریس فوربز (۱۳۹۰)، *قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری، تهران: امیر کبیر.*
- وبر، ماکس (۱۳۸۴)، *اقتصاد و جامعه، ترجمه مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمار زاده، تهران: سمت.*
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۱)، *تضاد دولت و ملت، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.*
- ----- (۱۳۹۰)، *مشروعیت و بحران جانشینی در جامعه ایرانی، تهران: نی.*
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۸)، *تاریخ روابط خارجی ایران، تهران: امیر کبیر.*
- Muir, William (1896), *The Mameluke or slave Dynasty of Egypt 1260-1517 A.D.*, London: Smith, Elder, & Co.